



سهراب سپهری

هشت کتاب

مرگ رنگ

زندگی خواب‌ها * آوار آفتاب

شرق اندوه * صدای پای آب * مسافر * حجم سبز

ما هیچ، ما نگاه



انتشارات مبین اندیشه

مؤسسه انتشارات مبین اندیشه

مرگ و زندگی

Radinbook.com

در قیر شب*

دیرگاهی است در این تنهایی
رنگ خاموشی در طرح لب است.

بانگی از دور مرا می‌خواند،
لیک پاهایم در قیر شب است.

رخنه‌ای نیست در این تاریکی:
در و دیوار بهم پیوسته.
سایه‌ای لغزد اگر روی زمین
نقش و همی است ز بندی رسته.

نفس آدم‌ها
سر بسر افسرده است.
روزگاری است در این گوشهٔ پژمرده هوا
هر نشاطی مرده است.

دست جادویی شب
در به روی من و غم می‌بندد.
می‌کنم هر چه تلاش،
او به من می‌خندد.

* کتاب مرگ رنگ سالی چند پس از انتشار دچار دستکاری شد.

نقش‌هایی که کشیدم در روز،
شب ز راه آمد و با دود اندود.
طرح‌هایی که فکندم در شب،
روز پیدا شد و با پنبه زدود.

دیرگاهی است که چون من همه را
رنگ خاموشی در طرح لب است.
جنبشی نیست در این خاموشی،
دست‌ها، پاها در قیر شب است.

دود می‌خیزد

دود می‌خیزد ز خلوتگاه من.
کس خبر کی یابد از ویرانه‌ام؟

با درون سوخته دارم سخن.
کی به پایان می‌رسد افسانه‌ام؟

دست از دامان شب برداشتم
تا بیاویزم به گیسوی سحر.
خویش را از ساحل افکندم در آب،
لیک از ژرفای دریا بی‌خبر.

بر تن دیوارها طرح شکست.
کس دگر رنگی در این سامان ندید.
چشم می‌دوزد خیال روز و شب
از درون دل به تصویر امید.

تا بدین منزل نهادم پای را
از درای کاروان بگسسته‌ام.
گرچه می‌سوزم از این آتش به جان،
لیک بر این سوختن دل بسته‌ام.

تیرگی پا می کشد از بامها:
صبح می خندد به راه شهر من.
دود می خیزد هنوز از خلوتم.
با درون سوخته دارم سخن.

در دور دست
قویی پریده بی‌گاه از خواب
شوید غبار نیل ز بال و پر سپید.

لب‌های جویبار
لبریز موج زمزمه در بستر سپید.

در هم دویده سایه و روشن.
لغزان میان خز من دوده
شبتاب می‌فروزد در آذر سپید.

همپای رقص نازک نی‌زار
مرداب می‌گشاید چشم تر سپید.

خطی ز نور روی سیاهی است:
گویی بر آبنوس درخشد زر سپید.

دیوار سایه‌ها شده ویران.
دست نگاه در افق دور
کاخی بلند ساخته با مرمر سپید.